

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سید هاشم سدید

۳۱ جنوری ۲۰۱۶

باز هم چند نظر پیرامون بی چارگی انسان در برابر سرنوشت و جبر

حافظ:

من ز مسجد به خرابت نه خود افتادم اینم از روز ازل حاصل فرجام افتاد

**

برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر؟ که ندادند جز این تحفه به ما روز ازل

**

بیدل:

دوش جبر و اختیاری مبحث تحقیق داشت جز به حیرت دم نزد بیدل چه سازد بنده بود

**

خیام:

می نوش ندانی ز کجا آمده ای خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت

**

مولوی:

کیست هیزم مسکین که چون فتد در نار بدل نگرده هیزم به شعله شری

**

از شعراء هم در اینجا و هم در مقاله قبلی زیاد گفتیم. کمی هم به نظریات فیلسوفان و آیات قرآنی می پردازیم:
از جمله فیلسوفانی که به جبر اعتقاد دارند، یکی "فخر رازی" است که در قلمرو حکمت و کلام و اسلام احاطه و آگاهی کامل و غیرقابل انکار دارد. برحسب مقالات متعددی، این عالم که اشعری مذهب بوده است (اشعریان، به استثنای آنانی که امروز به مسائل دینی از روی مجبوریت و بنا بر فشار روشنفکران با دید بازتر برخورد می کنند، مانند "طالبان" و "هاشمیان" های ابله به جبر مطلق معتقد هستند. منتها "طالبان" و پیروان شان، اخلاق و دانش اشعریانی مانند "فخر رازی" را ندارند و نمی شود "طالب" و پیروان "طالب" مثل "هاشمیان" احمق را با این فیلسوفان مقایسه کرد) در

تفسیر کبیر نوشته می کند - بر بنیاد آیت "تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا..... وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ"، سوره بقره آیت ۲۵۳ - که: "خداوند هر کس را که خواهد، توفیق می‌دهد و هر کس را که بخواهد رها می‌سازد. هیچ اعتراضی بر او در کارش نیست." در تفسیری از یک مفسر دیگر در همین مورد آمده است که: "و اگر خدا می‌خواست با یک دیگر جنگ نمی کردند ولی خداوند آنچه را می‌خواهد انجام می‌دهد."

مفهوم هر دو تفسیر یکی است: بدون خواست و اراده خداوند هیچ امری انجام نمی‌گیرد! انسان مجبور به انجام کاری است که خداوند قبلاً آن را برای کسی معین نموده است. "فخر رازی" به این گمان بود که در اختیار نیز، اگر اختیاری در کار باشد، جبر وجود دارد. یعنی اختیار داری که نماز می‌خوانی یا نمی‌خوانی، اما هوش داشته باش که اگر نماز نخوانی به جهنم می‌روئی! اجبار نهفته در اختیار!!!

بیدل به مشاجره پیروان جبر و اختیار با حیرت نگاه می‌کند، زیرا بنده است و غیر از همین حیرت کردن به مشاجره جبری و قدری راه دیگری برایش وجود ندارد. و حافظ کار دیگری غیر از کشیدن و نوشیدن درد برایش مقدور نیست، چون این کارعنایتی بوده است به وی از سوی پروردگارش از روز ازل، هر چند بعداً عمل زشت پنداشته شده است و فاعل این عمل باید به آتش جهنم سوزانده شود. و..

در قرآن آیات زیادی وجود دارد که خبر از ناتوانی و مجبوریت انسان در برابر خواست و اراده خدا می‌دهد. از آن میان به چند آیت که در ذیل نقل می‌شود، اکتفاء می‌کنیم:

۱- آیت ۲۲ سوره حدید: "مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نُنزِّلَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ". یعنی: "هیچ مصیبتی در زمین یا در نفوس شما به شما نمی‌رسد مگر آنکه قبل از آنکه که آن را ظاهر کنیم در کتابی ثبت شده و این بر خدا آسان است." یا این تفسیر: "هیچ مصیبتی چه در (روی) زمین (از قبیل زلزله و قحطی و ناامنی) و چه در نفوس خودتان (نظیر جراحت و مرض و مرگ) روی ندهد جز آنکه در کتابی (لوح محفوظ) پیش از آنکه آن را (زمین یا شما یا آن مصیبت را) خلق کنیم ثبت است، همانا این (کار) بر خدا آسان است."

۲- آیت ۱۷ سوره انفال: "فَلَمْ تَقْتُلُو... رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى...." یعنی: "ای پیامبر! هنگامی که [تیر ها را] انداختی تو نینداختی بلکه خدا انداخت." مولوی این آیت را در بیتی به این شرح آورده است:

تو ز قرآن بازخوان تفسیر بیت گفت ایسزد مارمیت اذ رمیت

این آیت بعد از جنگ "بدر" نازل شده است. در این آیت به مسلمانان که پیروزی در جنگ را حاصل پایداری و شهامت و شجاعت خود و پیامبر اسلام می‌دانستند، یادآوری می‌شود که چنین نیست که شما فکر می‌کنید؛ بلکه این پیروزی نظر به خواست خداوند نصیب شما شده است!

هر چند مولوی تلاش می‌کند، در ادامه تفسیر این آیت، چنین بنمایاند که در این کار خدا جبر به معنی قهر در کار نیست؛ اما معنی آیت مذکور آن چنان نمایان است که کوشش مولوی هم از نظر منتقدان تیز بین جایی را برای تغییر تعبیر آیت نمی‌گیرد.

۳- آیت ۱۱ سوره تغین: "مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ". یعنی: "هیچ مصیبتی رخ نمی‌دهد مگر به اذن خدا! و هر کس به خدا ایمان آورد، خداوند قلبش را هدایت می‌کند و خدا به هر چیز داناست!"

۴- آیت ۲۱ سوره حجر: "وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدْرِ مَعْلُومٍ"، یعنی: "هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزانه های آن در نزد ما است و ما آن را جز به اندازه معین فرو نمی‌فرستیم."

۵- یا آن بخشی از آیت ۳ سوره طلاق که می گوید: "وَيَرْزُقُهُ ... جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا" "همانا خداوند برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است."

قرار برخی از نوشته ها کم و بیش دو صد آیت در قرآن وجود دارد که متضمن یا حاوی معنای مجبور بودن انسان در برابر اراده الهی که قبلاً معین شده است، می باشد.

هیچ کدام از این آیات، و آیات دیگر که برای کوتاه ساختن سخن از آوردن آن ها در این جا اجتناب شده است، سفسطه نیستند و از کله حافظ، مولوی، بیدل، خیام، نظامی و...، همچنین از کله "سدید" بیرون نیامده است. همه آیاتی هستند موجود در قرآن که با مختصر زحمت می توان آن ها را پیدا نمود و خود را به موجودیت آن متیقن ساخت.

گفته می شود که قاضی "عضد الدین ایجی" (یکی از متکلمان اشعری) آرائی دارد در خصوص حتمی بودن اراده خدا در به عینیت رسیدن افعال انسان. برای نشان دادن نظر او این قولش را من حیث مثال دلیل می آورند:

"آنچه را که خدا می داند که بندگان او انجام نخواهند داد، انجام آن کار برای بندگان محال است؛ زیرا در غیر این صورت، علم او واقع نخواهد بود. پس آنچه را از اعمال بندگان که خداوند علم به تحقق آن دارد، برای آنان واجب و حتمی خواهد بود، و ترک آن محال است؛ در غیر این صورت علم خدا به جهل تبدیل خواهد شد. بنابراین افعال انسان ها پیوسته میان دو حالت دور می زند: ۱. ممتنع و محال، ۲. واجب و حتمی؛ و آنچه از دایره امتناع و وجوب بیرون نباشد، فعل اختیاری نخواهد بود..."

پیداست که کسانی به این اعتقاد نیستند که انسان مجبور مجبور است، و هیچ اراده ای از خود ندارد. برخی به آزادی عمل انسان باور دارند و برخی هم نظر بینابین را اختیار نموده اند. بحث ما، اما در این جا پیرامون نظر این افراد نیست. بحث بر سر این است که کسانی مانند "هاشمیان" کودن که فکر می کنند انسان ناگزیر به انجام آن چیزی است که خدا خواسته است، چرا خلاف باورهای شان به مذمت آنانی که قائل به داشتن اختیار هستند، و بر وفق این نظر در زندگی خویش تصمیمی را که مناسب می دانند، می گیرند و راهی را انتخاب می کنند، خلاف آنچه "هاشمیان" ها انتخاب نموده اند، کافر و ملحد و نمی دانم چه و چه نامیده می شوند؛ و پیشوایان پوسیده مغز شان آن ها را به نام کافر و بی دین به قتل می رسانند؟ "هاشمیان" ها که می گویند: هیچ کاری بدون مشیت و اراده خدا شدنی نیست، پس باید این را هم بپذیرند که کفر و دین هم نباید بدون خواست و اراده خدا به وجود آید. اگر به مشیت تام و تمام خدا در هر امری باور دارند، پس ضدیت شما با آنانی که مانند شما فکر نمی کنند، چون خدا چنین خواسته است، آیا ضدیت با خدا نیست؟ چند سخنی مشخص در ارتباط باوه های "هاشمیان":

هاشمیان، هرچند از جمله جبریان است، اخیراً، وقتی من بر اساس آیات قرآنی موضوع رفتن مشیت خدا را در هر امری مطرح کردم، گفت این سخن سفسطه است. چرا او این سخن را می زند؟ سه دلیل می تواند وجود داشته باشد:

۱- باوجودی که خود را مسلمان می خواند، از اسلام اطلاع ندارد. یا اطلاع دارد، اما به گونه ای ناقص، نارسا و نیمه تمام، مانند اطلاعش از کلمه شهادت که آن را غلط نوشته بود.

۲- به اسلام، قلباً باور ندارد. به مسلمان بودن تظاهر می کند. انسان ریا کاری است که چون اسلام در کشور اعتبار همگانی دارد و منبع سود و اعتبار است، خود را در جامعه دین و مسلمانی پیچانده است تا از این راه، مانند پدرانش و مانند سائر استفاده جویان از نام دین و خدا و پیامبر و قرآن، به نام و نان برسد.

۳- از اسلام اطلاع دارد و به مسلمانی پابند است، اما نفرت و ضدیت نسبت به برخی از انسان ها، انسان های مانند "سدید"، انسان هائی که حتی اگر از زبان قرآن هم حرف بزنند، خلاف اعتقادات خود می ایستد و حرف می زند، و از این هم ترس ندارد که آیات قرآن را سفسطه بخواند!

از این دیوانه پرسیده بودم که اگر مطابق آیات یاد شده قرآن افعال خوب و بد انسان بر حسب مشیت خدا به وقوع می پیوندد، گناه انسان در انجام آن افعال چیست؛ و فلسفه دوزخ و جهنم چه معنی پیدا می کند؟ نوشت: "سدید همیشه در نوشته های خود سفسطه به کار میبرد." بدون این که به این نکته بیندیشد که بنیاد سؤال مرا آیات قرآنی تشکیل می دهد! باوجود این باز هم همین سؤال را تکرار کرده از این مالبخولایی می پرسم که اگر مشیت خداوند از روز ازل در هر امری رفته است و آنچه در روز ازل نوشته شده است هرگز تغییر نمی یابد، پس فرستادن رهنما، و پارسان و جویان و دوزخ و جنت و انداز و تبشیر از برای چیست؟

اعتراض من بر خدا نیست، همانگونه که "فخر رازی" می گوید: "هیچ اعتراضی در کار او نیست." چون می دانم که تناقضات در کلام، کار خدای نیست؛ همان طور که دکتر "عبدالکریم سروش"، یکی از فیلسوفان و یکی از مولوی شناسان مطرح جهان اسلام پیرامون وحی و پیامبر طی مصاحبه ای با منتهای وسواس و احتیاط و لحاظ کردن ها، بعد از این که می گوید: "محمد آفریننده قرآن است"، اضافه می کند:

"محمد آفریننده قرآن است... وحی «الهام» است. این همان تجربه ای است که شاعران و عارفان دارند؛ هر چند پیامبر این را در سطح بالاتری تجربه می کنند. در روزگار مدرن، ما وحی را با استفاده از استعاره شعر می فهمیم. چنان که یکی از فیلسوفان مسلمان گفته است: وحی بالاترین درجه شعر است.

شعر ابزاری معرفتی است که کارکردی متفاوت با علم و فلسفه دارد. شاعر احساس می کند که منبعی خارجی به او الهام می کند؛ و چیزی دریافت کرده است. و شاعری، درست مانند وحی، یک استعداد و قریحه است: شاعر می تواند افق های تازه ای را به روی مردم بگشاید؛ شاعر می تواند جهان را از منظری دیگر به آن ها بنمایاند. بنا به روایات سنتی، پیامبر تنها وسیله بود؛ او پیامی را که از طریق جبرئیل به او نازل شده بود، منتقل می کرد. اما، به نظر من، پیامبر نقشی محوری در تولید قرآن داشته است.

استعاره شعر به توضیح این نکته کمک می کند. پیامبر درست مانند یک شاعر احساس می کند که نیروئی بیرونی او را در اختیار گرفته است. اما در واقع - یا حتی بالاتر از آن: در همان حال - شخص پیامبر همه چیز است: **آفریننده و تولید کننده (تأکید از نگارنده این مقاله است)**. بحث درباره این که آیا این الهام از درون است یا از بیرون حقیقتاً این جا موضوعیتی ندارد، چون در سطح وحی تفاوت و تمایزی میان درون و بیرون نیست.

این الهام از «نفس» پیامبر می آید و «نفس» هر فردی الهی است. اما پیامبر با سایر اشخاص فرق دارد؛ از آن رو که او از الهی بودن این نفس آگاه شده است. او این وضع بالقوه را به فعلیت رسانده است. «نفس» او با خدا یکی شده است. سخن مرا این جا به اشتباه نفهمید: این اتحاد معنوی با خدا به معنای خدا شدن پیامبر نیست. این اتحادی است که محدود به قد و قامت خود پیامبر است. این اتحاد به اندازه بشریت است؛ نه به اندازه خدا.

جلال الدین مولوی، شاعر عارف، این تناقض نما را با ابیاتی به این مضمون بیان کرده است: «اتحاد پیامبر با خدا، همچون ریختن بحر در کوزه است»

اما پیامبر به نحوی دیگر نیز آفریننده وحی است. آن چه او از خدا دریافت می کند، مضمون وحی است. اما این مضمون را نمی توان به همان شکل به مردم عرضه کرد؛ چون بالاتر از فهم آن ها و حتی ورای کلمات است. این وحی بی صورت است و وظیفه شخص پیامبر این است که به این مضمون بی صورت، صورتی ببخشد تا آن را در دسترس همگان قرار دهد. پیامبر، باز هم مانند یک شاعر، این الهام را به زبانی که خود می داند، و به سبکی که خود به آن اشراف دارد، و با تصاویر و دانشی که خود در اختیار دارد، منتقل می کند.

شخصیت او نیز نقش مهم در شکل دادن به این متن ایفاء می‌کند. تاریخ زندگی خود او: پدرش، مادرش، کودکی اش و حتی احوالات روحی‌اش [در آن نقش دارند]. اگر قرآن را بخوانید، حس می‌کنید که پیامبر گاهی اوقات شاد است و طربناک و بسیار فصیح درحالی که گاهی اوقات پرملال است و در بیان سخنان خویش بسیار عادی و معمولی است. تمام این ها اثر خود را در متن قرآن باقی گذاشته اند. این، آن جنبه کاملاً بشری وحی است.

از دیدگاه سنتی، در وحی خطا راه ندارد. اما امروزه، مفسران بیشتر و بیشتری فکر می‌کنند وحی در مسایل صرفاً دینی مانند صفات خداوند، حیات پس از مرگ و قواعد عبادت خطاپذیر نیست. آن‌ها می‌پذیرند که وحی می‌تواند در مسایلی که به این جهان و جامعه انسانی مربوط می‌شوند، اشتباه کند. آن چه قرآن درباره وقایع تاریخی، سایر ادیان و سایر موضوعات عملی زمینی می‌گوید، لزوماً نمی‌تواند درست باشد. این مفسران اغلب استدلال می‌کنند که این نوع خطاها در قرآن خدشه‌ای به نبوت پیامبر وارد نمی‌کند؛ چون پیامبر به سطح دانش مردم زمان خویش «فرود آمده است» و «به زبان زمان خویش» با آن‌ها سخن گفته است.

من دیدگاه دیگری دارم. من فکر نمی‌کنم که پیامبر «به زبان زمان خویش» سخن گفته باشد؛ درحالی که خود دانش و معرفت دیگری داشته است. او حقیقاً به آن چه می‌گفته، باور داشته است. این زبان خود او و دانش خود او بود و فکر نمی‌کنم دانش او از دانش مردم هم‌عصرش درباره زمین، کیهان و ژنتیک انسان‌ها بیشتر بوده است. این دانشی را که ما امروز در اختیار داریم، نداشته است. و این نکته خدشه‌ای هم به نبوت او وارد نمی‌کند چون او پیامبر بود، نه دانشمند یا مؤرخ.

بسیاری از دیدگاه‌های من ریشه در اندیشه سده‌های میانی اسلام دارد. این سخن را که نبوت مقوله‌ای است بسیار عام و نزد اصناف مختلف آدمیان یافت می‌شود، هم در اسلام شیعی و هم نزد عارفان وجود دارد. متکلم بزرگ شیعی، "شیخ مفید"، امامان شیعه را پیامبر نمی‌داند؛ اما تمام ویژگی‌هایی را که پیامبران دارا هستند، به آن‌ها نسبت می‌دهد. همچنین عارفان نیز عمدتاً معتقدند که تجربه آن‌ها از جنس تجربه‌های پیامبران است. و باور به این نیز که قرآن یک محصول بشری و بالقوه خطاپذیر است، در عقاید معتزله دال بر مخلوق بودن قرآن به طور تلویحی آمده است.

اندیشمندان سده‌های میانه غالباً این نظر را به شیوه‌ای روشن و مدون بیان نمی‌کردند و ترجیح می‌دادند آن‌ها را در خلال سخنانی پراکنده یا در لافاه بیان کنند. آن‌ها نمی‌خواستند برای مردمی که توانایی هضم این اندیشه‌ها را نداشتند، ایجاد تشویش و سردرگمی کنند. به عنوان مثال، مولوی جانی می‌گوید که قرآن، آئینه‌های ذهن پیامبر است. آن چه در دل سخن مولوی مندرج است این است که شخصیت پیامبر، تغییر احوال او و اوقات خوب و بد او، همه در قرآن منعکس هستند.

پسر مولوی حتی از این هم فراتر می‌رود. او در یکی از کتاب‌هایش می‌گوید که چند همسری به این دلیل در قرآن مجاز دانسته شده است که پیامبران زنان را دوست می‌داشت. و به این دلیل بود که به پیروانش اجازه اختیار کردن چهار زن را داده بود!"

این که در قرآن عبارتی، مانند: "لا اکراه فی الدین" در کنار آیاتی، مانند: "ما هر چیز را به اندازه خلق نموده ایم." یا: "خدا هر که را بخواهد گمراه و هر که را بخواهد هدایت می‌کند" وجود دارد، و گاهی از بخشش و مروت گفته می‌شود و گاهی از کشتن، گاهی از آزادی و گاهی از عدم آزادی، گاهی از اجبار و گاهی از اختیار، که بر حسب آن ده‌ها فرقه و مذهب به وجود آمده است و حتی در درون مذاهب واحدی ده‌ها گروه مخالفی که تشنه خون یک دیگر هستند عرض وجود نموده است، و هر یک برای آیات قرآنی تفسیر و تعبیری دارد و یکی بر فرق دیگری می‌زند، با احتمال

قوی، به قول دکتر سروش ریشه در صورت بخشیدن این مضمون بی صورت (وحی) به دست پیامبری دارد که، باز هم به قول سروش:

"شخصیت او نیز نقش مهم در شکل دادن به این متن ایفاء می‌کند. تاریخ زندگی خود او: پدرش، مادرش، کودکی اش و حتی احوالات روحی اش [در آن نقش دارند]. اگر قرآن را بخوانید، حس می‌کنید که پیامبر گاهی اوقات شاد است و طربناک و بسیار فصیح درحالی که گاهی اوقات پرملال است و در بیان سخنان خویش بسیار عادی و معمولی است. تمام این ها اثر خود را در متن قرآن باقی گذاشته اند. این، آن جنبه کاملاً بشری وحی است." و: "که وحی می تواند در مسابلی که به این جهان و جامعه انسانی مربوط می شوند، اشتباه کند."

چرا؟ چون، همان طوری که سروش می گوید، نفس پیامبر با خدا یکی شده است، اما با قد و قامت پیامبر، با قد و قامت یک انسان که می تواند اشتباه کند (همان گونه که خدای قرآن و پیامبر چندین بار در قرآن به پیامبر برای اشتباهاتی که مرتکب شده است گوش زد می کند) نه با قد و قامت و عظمت خدا. این اتحاد به اندازه بشریت است؛ نه به اندازه خدا؛ بشریتی که از خطا مصون نیست، زیرا اگر از اشتباه مصون می بود، خدا می بود!!

اما این حرف ها کجا به کله اشخاص خرفتی، مانند "هاشمیان" فرو می رود. برای درک این سخنان باید انسان هوش و عقل و منطق انسانی و درک ژرف داشته باشد، نه مغز خر - بعد از این با "هاشمیان" و با حامیانش با زبان "هاشمیان" حرف خواهیم زد، با آن که نه چنین اخلاقی دارم و نه می خواستم چنین کنم!!

خوانندگان محترم شاید متوجه شده باشند که من طی یکی از نوشته هایم: "آخرین توضیح پیرامون افسانه سرمگسک "هاشمیان" و..." وعده نموده بودم که سلسله بحث را با "هاشمیان" قطع می کنم. اما چون او بود که دو باره مانند بزی که کونش می خارد، خود را با من رو به رو نموده است، من هم از روی ناگزیری سلسله بحث را این بار پیرامون کفر و دین آغاز نمودم.

امید است که این ماده یابوی کثیف در این باره چیزی در چانته داشته باشد و حرف من و کسانی مانند "فخر رازی" ، "سروش" ، مرحوم "نصر حامد ابوزید مصری" ، "کدیور" ، "شبستری" و امثالهم را درک کند و چیزی بگوید که مطابق ذوق اندیشمندان باشد!

۲۰۱۵/۰۱/۳۰